

زنان شجاع ما، این کیوتران در بند

لیلا ماجد

آه باران، ای امید جان بیداران
بر پلیدی ها - که ما عمریست در گرداب آن غرقیم -
آیا، چیره خواهی شد؟

یکبار دیگر رژیم زورگو و در عین حال جیون و زبون جمهوری اسلامی بخیال اینکه با این ضرب شستهای بیمارگونه میتواند بر ای همیشه ملتی را خفه و قوانین قرون وسطائی خفت آور خود را بان تحمیل کند، باتومش را بر سر زنان شجاعمان فرود آورد و فوج فوج آنان را دستگیر و روانه سیاه چالهای مخوفش که گوئی چاه ویل اند و بقدر تمامی افراد ملتی فضا دارند نمود، با این توهم که با اینگونه خشونتها و وحشیگریهای تمام نشدنی میتواند جلوی حرکتهای آتی ملتی را که بجان آمده و سراپا نفرت است را بگیرد. تجربه هم باین رژیم سفاک، گوئی، ثابت نکرده است که دیگر هیچ گونه خشونتی کار برد ندارد و هر آنقدر که آنان وقیحانه تر و بی رحمانه تر عمل کنند و شدیدتر سرکوب، مردم نیز پا برجا ترمیشوند و در راستای احقاق حقوق خود سخت کوش تر.

دردناک ترین قسمت داستان در روز ۲۲ خرداد امسال بمیدان آمدن زنان کوتاه فکر و مسخ شده ای بنام پلیس زن بود برای سرکوب زنان مبارز زمان، مبادا که دست آقایان در حین کتک زدن زنان بدن آنان را لمس کند! این زنان خود فروخته ای که روحشان را نیز به پشیزی فروخته اند، حتی این درک را ندارند که بدانند که این خواهرا نی که این چنین خطر میکنند و خود را در مقابل چنین رژیم سفاکی قرار میدهند، فقط در پی حقوق فردی خود نیستند و توئی که باتوم رابر سرشان میکوبی نیز خود قربانی همین رژیم تبه کار هستی و بن شاخه ای را میزنی که بر آن نشسته ای. این فریاد تظلم بسر نوشت تو نیز ارتباط دارد و تو با این کارت ثابت میکنی که بازیچه ای و لیاقت چیزی بهتر از اینرا نداری، و علنا اعترف میکنی که من کمترم، که من حقی ندارم، که هرچه در سفره من بگذارند برای من کافی است که مهم نیست که شوهرم میتواند در جلوی چشمان من با زنان دیگر همبستر شود که فرزندی را که با خون جگر پرورده ام در صورت طلاق حقی بر آنها ندارم که من یک هشتم یک مرد ارث میبرم و باین راضیم، که من در قضاوت نصف مردهستم، که من کمینه ام و ضعیفه ام که شوهرم بایستی اجازه بدهد تا من بتوانم کار کنم، که من یک شهروند دست دومم و اینرا قبول دارم. " آهای مردم من به پشیزی نمی ارزم من را نبایستی آدم حساب کرد، من لیاقت بیش از اینها را ندارم. " و چنین است نزول انسانیت و چه آسان اینهمه خواری را تحمل میکنی و اصلا نمیدانی که چه بر سر تو آورده اند. با بار چنین ننگی بر شانه وجدانت، چگونه سر بر بالین میگذاری و از خود بیزار نیستی.



آیا تو هرگز در زندگیت ندیده ای زنی را که جز سایه ای از او نمانده و فقر و اعتیاد بند بند وجودش را از هم گسیخته؟ آیا ضجه های مادری را که فرزندش را همسر قلدری که با تکیه بر همین قوانین قرون وسطائی از او گرفته است، هرگز نشنیده ای؟ آیا مظلومیت زن کتک خورده ای که جای جور و ظلم زخمهای همسر بیسوادش را بر تن و بدن دارد، ندیده ای؟ آیا نشنیده ای داستان دخترانی را که از جفای پدر و برادر از خانه فرار کرده اند، یا بفروش رفته اند، یا از بی پناهی و عدم پشتیبانی قانون بعمر جوانشان پایان داده اند؟ و یا اعدام

و سنگسار شده اند و یا کارشان به خانه "عفاف" کشیده شده است ؟ چه بسا که خود تو نیز یکی از اینان باشی.

و از تو بدتر آن هموطنانی هستند که این ستم تو و همدستانات را می بینند و به یاری آن شیر زنان نمی شتابند. در شهری که چندین میلیون جمعیت دارد فقط ۲-۳ هزار انسان واقعی زندگی میکنند؟ بقیه کجا هستند؟ و در حالیکه زندانیان رجائی شهر کرج بعنوان پشتیبانی از زنان مبارزمان دست به اعتصاب غذا می زنند می بینیم که صدائی از اینهمه گروههای سیاسی رنگ و وارنگ و با نامهای دهان پر کن مقیم خارج نیز بر نمی آید الا در یکی دو شهر آلمان و تظاهراتی که دوستان طرفدار جنبش رفراندم ترتیب دادند.

اینهمه گروههای مختلف زنان در امریکا، در اروپا و در سایر نقاط جهان چه میکنند؟ اعضای سازمان زنانی که همه ساله در این کشور و آن کشور جمع میشوند فقط سخنرانی میکنند و به چند برنامه هنری می پردازند حالا کجا هستند؟ چرا پشتیبانی خود را اعلام نمی کنند چرا تظاهرات نمی گذارند، و دانشجویان کجا هستند و معلمین و کارگران واقوام و و. چه زمانی قرار است اینهمه تلاش یک جا شده و دمار از روزگار این رژیم ستمگر در بیاورد؟ این چه خفتی و چه ننگی است؟. زنان ما را در خیابانهای کشورمان کتک میزنند، بدنهایشان را بر روی خاک میکشند و گوسفند وار بدرون وسیله نقلیه ای پرتاب میکنند و به سیاه چال میبرند و واکنشهای ما این چنین ملایم و سهل انگارانه است ؟ دیگر چگونه خفتی بایستی بر ملتی روا شود تا آن ملت از جایش یک پارچه بجنبند و حق حکومتی چنین ظالم را کف دستش بگذارند؟

من در این سوی دنیا درد آن زنانی را که بانان توهین شده، کتک خورده، و به سیاه چال ها سپرده شده اند را احساس میکنم. آن سیلی را بمن زده اند و آن باتوم برتن و پشت من وارد شده است. زنان و مردان ایرانی که در دانشگاههای بزرگ جهان افتخار آفرین شده اید، پزشکان زن و مرد، هنرمندان موفق در سطح جهان، روسای شرکت های بزرگ و موفق، محققین، مهندسين، مولفین نام آور، سیاسيون مبارز، سیاسيوني که مرغان یک پا دارد، بحقیقت خدا، این سیلیها را بشما زده اند و این باتومها بر پشت شما فرود آمده و منیت و انسانیت شما نیز به چالش کشیده شده است. درد این باتومهار اشما نیز بایستی احساس کنید، که اگر خوب بنگرید "پرخوبش را" در آن می بینید. چگونه میشود سر بلند بود و سر فراز زمانی که طبل ذلت هموطنانتان بر سر هر کوی و هر برزنی بصدا در آمده است. این رژیم چه باید بکند که به رگ غیرت شما "آسوده نشینان ساحلها" بر بخورد و از جای بجنبید. این حکومت تا کجا بایستی پیش برود و تا چه اندازه بایستی خشم شکسته و ناکامیهایش را و دق دل کشش اعصاب درهم و افکار پریشانش را بر سر هموطنان شما خالی کند تا بخودتان بیائید؟



و داستان به لطف شما و یا به کم لطفی شما همچنان ادامه دارد و همیشه اولین و آخرین و جذاب ترین و مهم ترین طعمه جمهوری اسلامی زنان شجاع ما بوده و هستند و خواهند بود که بدون شک همان پاشنه آشیل رژیمند و دیر یا زود خصم جانشان.... که زن هستند و مادرند و زاینده و پرورش دهنده ستون مستحکم خانواده ؛ که بیشتر از هر گروه دیگری بآنان اجحاف گردیده و حقشان پایمال و قوانین مترقی مربوط به آنان در این سالها، مخدوش.

زنان ما در گذشته، آنهمه حقوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که شما پس از انقلاب از چنگشان در آوردید را، آقایان ملایان، به سادگی کسب نکردند. طاهره قره العینها و هزاران زن شجاع و باشرف دیگر با تلاش و کوشش خود برای دهه های متمادی راه را برای دیگران صیقل داده اند، چه در خانه و چه در اجتماع کتک خورده اند و سوخته اند و ساخته اند و توسط پدر و برادر و همسر و پسرهایشان استثمار شده اند. جان باخته

اند و اعدام شده اند و سنگسار شده اند ولی جنبششان متوقف نگردیده. با دست خالی، در شرایط سخت و محدود سنتی، وجب به وجب به جلو آمده اند جماعت و گروه و دسته و کانون نسوانها تشکیل داده اند، از مکتب و مدرسه و کلاس درس شروع کرده اند و مصیبت ها کشیده اند تا بحساب آمدند و باین درجه از درک سیاسی و اجتماعی و ایمان به شرف زنانه ای رسیده اند که بدانند که چگونه چنین بارگرانی را برای هدفی والا بر دوش بکشند و ایستادگی کنند و شکی نداشته باشید که از پای نخواهند نشست تا بسر منزل مقصود دست یابند.

این تقلا ها و تلاشها و خیزشها و مقاومتها و از جان گذشتنها و مبارزات ، آقایای ملایان ، تا شما را از پای نیاندازند و فلجتان نکنند و به نیستی اتان نکشانند، پایان نخواهند گرفت. ملت ایران دیگر خوب میدانند که شما میترسید و میدانند که میتوانند با همین مقاومتهای مدنی و فرسایشی جان شما را ریز ریز بگیرد. آنان بوضوح صدای آزادی را شنیده اند، شما نیز پنبه ها را از گوش های تان خارج کنید، نه امریکا و نه اروپا، نه روس و نه چین در مقابل اراده ملتها چاره ای بجز تسلیم نخواهند داشت. تکیه اتان بر باد است و بس، بیدار شوید.